

جستاری در شفاعت از منظر وهابیت



جستاری در شفاعت از منظر وهابیت

در کنار ادیان الهی و آسمانی صاحب شریعت، همواره ظهور و پیدایش فرقه های گوناگون، با مبانی فکری متفاوت و با برداشت های خاص از این ادیان، موضوعی چالش برانگیز بوده است. وهابیت در دنیای اهل تسنن، و بهائیت در تشیع از این جمله اند. وهابیت معتقد است مسلمانان از اسلامی که توسط پیامبر(ص) تبلیغ شده و در قرآن کریم موجود است، فاصله گرفته اند. از این رو، آنان بازگشت به اسلام ساده و بسیط عصر پیامبر و عمل به سیره صحابه را در دستور کار خود قرار دادند. این فرقه توسط استکبار جهانی و در بدترین شرایط تاریخی که امت اسلام از چهار سو مورد تهاجم شدید استعمارگران قرار داشت و بیش از هر زمانی نیازمند وحدت بود، شکل گرفت. وهابیت دارای مبانی فکری بس متنوعی است که بسیاری از آنها با مبانی اصیل اسلامی در تعارض است. این مقاله، با رویکرد نظری و تحلیل آثار مکتوب وهابیت، به بحث شفاعت از منظر آنها پرداخته، آن را مورد نقد و داوری قرار داده است.

پیش گفتار

فرقه «وهابیت» منسوب به محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی تیمی نجدی است. شیخ محمد، مبتکر عقاید وهابیون نیست؛ زیرا قرن ها پس از او این عقاید یا بخشی از آنها به صورت های گوناگون اظهار شده، اما به صورت مذهب تازه ای درنیامده بود. وهابیون می گویند: این مذهب سلف صالح است. از این رو، آنان خود را «سلفیه» می نامند. شیخ محمد در سال 1115ق در شهر «عینیه» از شهرهای نجد تولد یافت. پدرش در آن شهر قاضی بود. او فقه حنبلی را نزد پدر خود، که از علماء حنبلی بود، آموخت و نیاکان او همگی بر مذهب احمد بن حنبل بوده اند. وی از همان زمان به مطالعه سرگذشت مدعیان نبوت همچون سبحان و... علاقه فراوان از خود نشان داد. هرچند می توان وهابیت را قرائتی جدید از مذهب سنی حنبلی دانست که با تفسیری سطحی و ظاهرینانه از آیات و روایات، تنها خود را مسلمان دانسته و دیگران را مشرک و ریختن خون هر غیروهابی را مباح می شمارد، ولی اساس معتقدات وهابی ها را افکار و نظرات ابن تیمیه تشکیل می دهد. به همین دلیل، باید ابن تیمیه حنبلی را پیشرو علمای وهابی دانست که در قرن هشتم هجری می زیست. وی خود تحت تأثیر برخی احادیث و آراء احمد بن حنبل پیشوای حنابله متوفای سال 241ق قرار داشت که در کتاب مشهور المسند و سایر آثارش آمده است (سبحانی، 1374، ص31).

ابن تیمیه در سی سالگی ملقب به «امام المجتهدین» حنابله شد و پس از وفات زین الدین بن المختار به جای او، که شیخ حنابله بود، عهده دار تدریس مدرسه «الحنبلیه» دمشق شد (ابن کثیر دمشقی، 1408ق، ص148).

ابن تیمیه با دخالت در کارهای سیاسی و اجتماعی و سخت گیری در مسئله امر به معروف و نهی از منکر خود را فردی قوی مطرح کرد و در بسیاری از مسائل اعتقادی و فقهی راه افراط را در پیش گرفت. علاوه بر اعتقاد به جسمانیت خدا، به علت جلوگیری از زیارت قبور، توسل به

پیامبر اکرم (ص) و بدگویی به علی ابن ابیطالب (ع) و مخالفت با پیشوایان مذاهب اربعه و حجت ندانستن اجماع امت، تجویز طلاق در ایام عادت، انکار برخی از ضروریات دین، مورد اعتراض شمار پرشماری از فقها و قضات زمان قرارگرفت و از تدریس و فتوا محروم شد. چندین بار در مصر، اسکندریه، مراکش، دمشق و شام به زندان افتاد. سرانجام، در سال 728 ق در دمشق درگذشت (سبحانی، 1374، ص 30-35).

پس از ابن تیمیه، محمد بن عبدالوهاب افکار و اندیشه های وی را احیا کرد. محمد بن عبدالوهاب، مذهب حنبلی داشت. البته بیشتر مردم شمال شبه جزیره، به ویژه مناطق حجاز و مکه از دیرباز بر مذهب امام احمد بن حنبل می زیستند. حنبلی ها در آغاز فقط به قرآن و احادیث متکی بودند و قواعد عقلی را برای استنباط احکام تفسیر قرآن و شریعت مردود می دانستند. آنان خود را به حدیث پایبند می دانند. از این رو، اندیشه ورزی عقلانی را در مسائل دینی به هیچ وجه جایز نمی دانند. مذهب حنبلی، از میان مذاهب چهارگانه اهل سنت، معروف به مذهب اهل حدیث است و هر عمل و عقیده ای که برای آن، آیه یا حدیثی وجود نداشته باشد، بدعت و حرام می دانند (همان، ص 35).

وهابیون، که خود را پیرو اسلام و سلف صالح می دانند، معتقدند مسلمانان از اسلامی که توسط پیامبر (ص) تبلیغ شده و در قرآن کریم موجود است، فاصله گرفته اند. از این رو، بازگشت به اسلام ساده و بسیط عصر پیامبر و عمل به سیره صحابه را در دستور کار خود قرار دادند. آنان همچنین تأویل در بررسی آیات قرآن را جایز ندانسته، معتقدند قرآن را باید به همین صورتی که هست خواند و به آن عمل کرد. آنان برای دسترسی به اهداف خود، ابتدا به حکومت های محلی روی آورده، و با راه انداختن جنگ های داخلی رفته رفته قلمرو قدرت خود را توسعه دادند تا سرانجام، بر کل شبه جزیره عربستان مسلط شدند.

ظهور وهابیت و طرح مجدد افکار ابن تیمیه توسط محمد بن عبدالوهاب، در بدترین اوضاع، شرایط تاریخی نامناسبی صورت گرفت که امت اسلام از چهار سو مورد تهاجم شدید استعمارگران قرار داشت و بیش از هر زمانی نیازمند وحدت بود. در این زمان، انگلیسی ها بخش اعظمی از هند را از چنگ مسلمانان درآوردند و لشکر آنان گام به گام به سمت جنوب و غرب ایران پیش روی می کرد. فرانسوی ها به رهبری ناپلئون، مصر، سوریه و فلسطین را با قوه قهریه اشغال کرده بودند. روس های تزاری، که مدعی جانشینی سزارهای مسیحی روم شرقی بودند، با حملات مکرر به ایران و دولت عثمانی می کوشیدند قلمرو حکومت خویش را از یک سو، تا قسطنطنیه و فلسطین و از سوی دیگر، تا خلیج فارس گسترش دهند. به همین دلیل، اشغال نظامی ایران و دولت عثمانی و اروپا و قفقاز را در صدر برنامه های خود قرار داده بودند. حتی آمریکایی ها چشم طمع به کشورهای اسلامی شمال آفریقا دوخته و با گلوله باران شهرهای لیبی و الجزایر، سعی در رخنه و نفوذ به جهان اسلام را داشتند (رضوانی، 1389، ص 49-68). در چنین شرایطی، وهابیت شکل گرفت و بیش از پیش موجب تفرقه و جدایی مسلمانان گردید.

وهابیت، در بسیاری از میانی فکری و اعتقادی، در بسیاری از اصول مسلم دینی، با سایر فرق مسلمانان دارای دیدگاه های متفاوت و بعضاً متعارض می باشد که عمدتاً توسط ابن تیمیه و یا عبدالوهاب به وجود آمده است. از این رو، پرداختن به میانی فکری و آرا و افکار وهابیت، و نقد آن مجال وسیع می طلبد. در این میان، این مقال، به بحث «شفاعت» از منظر وهابیت پرداخته، نقد و بررسی آن را وجه همت خود قرار داده است.

شفاعت

1. معنای شفاعت

ابن فارس می گوید: «الشین و الفاء و العین اصل صحیح يدلّ علی مقارنۃ الشینین، و الشفع خلاف الوتر»؛ شین و فاء و عین اصلی صحیح است که دلالت بر مقارنه و نزدیک شدن دو چیز به هم دارد و شفع خلاف وتر است» (ابن فارس، 1411ق، ج 3، ص 201). همچنین ابن منظور می نویسد: «شَفَعَ الْوَتْرَ مِنَ الْعَدَدِ شَفْعًا صِیْرَهُ زَوْجًا»؛ هنگامی گفته می شود عدد فرد، شفع شد که زوج شده باشد. (ابن منظور، 1300ق، ج 8، ص 183). راغب اصفهانی در مورد آیه «مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبٌ مِنْهَا وَ مَنْ يَشْفَعُ شَفَاعَةً سَيِّئَةً يَكُنْ لَهُ كَفْلٌ مِنْهَا» (نساء: 85)؛ کسی که شفاعت [تشویق و کمک] به کار نیکی کند، نصیبی از آن برای او خواهد بود؛ و کسی که شفاعت [تشویق و کمک] به کار بدی کند، سهمی از آن خواهد داشت، می گوید: «أى من انضمّ إلى غيره و عاونه و صار شفعا له أو شفيعا فى فعل الخير و الشرّ، فعاونه و قواه و شاركه فى نفعه و ضره»؛ یعنی کسی که به غیر خود ضمیمه گردد و او را کمک کرده و شفیع او گردد یا شفیعش در کار خیر و شرّ شود و او را کمک کرده و تقویت نماید و شریک او در نفع و ضررش گردد و ذکر» (راغب، 1363، ص 263). بنابراین، شفاعت از ماده «شفع» به معنای جفت در مقابل طاق است (فراهیدی، 1305ق، ج 2، ص 927). شفیع با کمک به شفاعت شونده موجب برداشته شدن عذاب از او یا ترفیع درجه اش می شود. گویا شفیع با انضمام به سببیت ناقص، که شفاعت شونده از آن برخوردار است، آن را کامل کرده و او را از عذاب می رهد یا به مقامی نایل می سازد (طباطبائی، 1393ق، ج 1، ص 157).

ابن اثیر در باره معنای اصطلاحی «شفاعت» می نویسد: «هى السُّؤالُ فى التَّجَاوُزِ عَنِ الدُّنُوبِ وَالْجَرَائِمِ»؛ شفاعت، عبارت است از درخواست گذشت از گناهان و جرم ها (ابن اثیر، 1367، ج 2، ص 485). قاضی عبدالجبار معتزلی نیز در تعریف شفاعت می گوید: «التَّوَسُّطُ لِلْغَيْرِ يَجْلِبُ مَنَفَعَةً أَوْ دَفْعَ مَضْرُوبَةٍ»؛ شفاعت عبارت است از واسطه شدن به جهت جلب منفعت یا دفع ضرر از غیر (همدانی، 1408، ص 688). درواقع، شفاعت حکومت قانونی از قوانین الهی بر قانون دیگر است و حقیقت آن، ایصال نفع یا دفع شرّ به نحو حاکمیت قانونی بر قانون دیگر است. رحمت خداوند بر عذابش سبقت دارد و با شفاعت، شفاعت شونده از شمول قانون عذاب خارج شده، مشمول عفو و گذشت و رحمت خداوند می گردد. بنابراین، شفاعت به معنای نفی مولویت خدا یا نفی عبد بودن شفاعت کننده نیست، بلکه شفیع، که بنده مقربّ حضرت حق است، به اذن خدای متعال و بر اساس قانونی که خود خدای متعال قرار داده، به کمک شفاعت شونده آمده و درباره او وساطت می کند (طباطبائی، 1393ق، ج 1، ص 157-159؛ مصباح، 1367، ص 68-66). شفیع هم وقتی در دادگاه الهی شفاعت می کند، چون این شفاعتش به اذن خداست و در حقیقت، خود خداوند از وی خواسته تا برای افرادی با ویژگی های خاصی شفاعت کند. این امرهیچ منافات با توحید افعالی ندارد، بلکه همه شفاعت ها به خدا برمی گردد و به اذن و مشیت و اراده خداوند محقق می شود: «قُلْ لِلّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا» (زمر: 44).

2. شفاعت؛ دعا و توسل

معنای شفاعت، طلب و درخواست چیزی است از صاحب شفاعت برای شفاعت شونده. در این صورت، شفاعت پیامبر یا غیر او، به معنای دعا و نیایش او به درگاه الهی است که بخشش گناه و برطرف کردن نیازها را از خداوند خواهان است. پس شفاعت نوعی دعاست. جواز طلب دعا از ضروریات دین است. با این سخن، طلب شفاعت و یا دعا از هر مؤمنی جایز است، چه رسد به پیامبران، به ویژه رسول گرامی(ص). در شفاعت، شفیع به خاطر مقام و مرتبه ای که نزد خدا دارد، اجازه می یابد تا برای مجرم ها و گناه کاران وساطت کند و از طریق

دعا و نیایش از خداوند بخواهد که از تقصیر آنها درگذرد. البته این نکته را نباید فراموش کرد که شفاعت در گرو یک رشته شرایطی است و بدون تحقق یافتن آن امکان پذیر نیست. با نگاهی به زمان پیامبر گرامی(ص) و دوره های بعد، مسلمانان در شرایط و مناسبت های مختلف اقدام به درخواست شفاعت می کردند و سیر تاریخ اسلام این مطلب را تایید می کند. مرحوم علامه امینی در توضیح توسل و شفاعت می فرماید:

توسل بیش از این نیست که شخصی با واسطه قراردادن ذوات مقدسه به خدا نزدیک شود و آنان را وسیله برآورده شدن حاجات خود قراردهد؛ زیرا آنان نزد خدا آبرومندند، نه اینکه ذات مقدس آنان را به طور مستقل در برآورده شدن حاجت هایش دخیل بداند، بلکه آنان را مجاری فیض، حلقه های وصل و واسطه های بین مولی و بندگان می داند... با این عقیده که تنها مؤثر حقیقی درعالم وجود خداوند سبحان است و تمام کسانی که متوسل به ذوات مقدسه می شوند، همین نیت را دارند، حال این چه ضدیتی با توحید دارد؟ (امینی، بی تا، ج3، ص403).

3. شفاعت در قرآن

در ذیل، به برخی از آیات شفاعت اشاره می شود:

1. آیات نافی شفاعت: «یا ایها الذین آمنوا أنفقوا مما رزقناکم من قبل أن یأتی یوم لا بیع فیہ ولا خلة ولا شفاعة والکافرون هم الظالمون» (بقره: 254)؛ ای کسانی که ایمان آورده اید از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید، پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است و نه دوستی، و نه شفاعت و کافران خود ستمگرند.

از آنجایی که آیات دیگر به وجود شفاعت به اذن خداوند متعال صراحت دارد، این آیه شفاعت بدون اذن را نفی می کند.

2. ابطال عقیده یهود در شفاعت: «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم وانی فضلتکم علی العالمین واتقوا یوماً لا تجزی نفس عن نفس شیئاً ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون» (بقره: 47 و 48)؛ ای بنی اسرائیل! نعمت هایی را که به شما ارزانی داشتم به خاطر بیاورید و (نیز یاد آورید که) من شما را بر جهانیان برتری بخشیدم و از آن روز بترسید که کسی مجازات دیگری را نمی پذیرد و از او شفاعت پذیرفته نمی شود و نه غرامت از او قبول خواهد شد و نه یاری می شوند (بقره: 47 و 48).

قرآن اعتقاد به یک نوع شفاعت باطل را که در یهود بوده، رد می کند؛ شفاعتی که هیچ گونه شرطی در شفیع یا کسی که شفاعت شده قرار نمی دهد و هیچ نوع ارتباطی با اذن خداوند ندارد. این مطلب با آیات دیگر، که اصل شفاعت به اذن خدا را ثابت دانسته و نیز با روایاتی که بیان خواهد شد، به دست می آید.

3. نفی شفاعت از کافران: «و کنا نکذب بیوم الدین حتی اتانا الیقین فماتنفعهم شفاعة الشافعیین» (مدثر: 46 - 48)؛ و همواره روز جزا را انکار می کردیم تا زمانی که مرگ ما فرا رسید، پس در آن روز شفاعت، شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد.

از آنجاکه مورد آیه، کسانی است که روز قیامت را تکذیب می کرده اند، مراد آیه، نفی شفاعت از کافران است.

4. نفی صلاحیت شفاعت از بت ها: «و یعبدون من دون الله ما لایضرهم ولا ینفعهم ویقولون هؤلای شفعأونا عند الله قل اتئیئون الله یمالعلم فی السماوات ولا فی الارض سبحانه وتعالی عما یشرکون» (یونس: 18)؛ آنها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند، و نه سودی می بخشد و می گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند! بگو: آیا خدا را به چیزی خبر می دهید که در آسمان ها و زمین سراغ ندارد؟ منزه است او، و برتر است از آن همتایانی

که قرار می دهند.

این آیه بیان می کند بت ها هیچ نفعی از نظر شفاعت ندارند.
5. اختصاص شفاعت به خداوند: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (زمر: 44)؛ بگو: تمام شفاعت از آن خداست؛ (زیرا) حاکمیت آسمان ها و زمین از آن اوست و سپس همه شما را به سوی او باز می گردانند، این آیه شفاعت را منحصرآ از آن خدا می داند.

6. شفاعت مشروط برای غیرخدا: «ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» (یونس: 3)؛ هیچ شفاعت کننده ای جز به اذن او نیست. «وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ...» (سبأ: 23)؛ هیچ شفاعتی نزد او (خدا) جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد. این آیات شفاعت غیر را مشروط به اذن خدا می داند. از این رو، می توان گفت: مقتضای جمع بین آیات در زمینه شفاعت این است که طبق عقیده توحید افعالی، و اینکه مؤثری بالاصاله در عالم به جز خدا نیست، و هر تأثیری به اذن و اراده اوست. برخی آیات، شفاعت را منحصرآ برای خدا قرار داده است، ولی منافات ندارد که این حق اختصاصی خود را به کسی بدهد، تا با اجازه او، آن را اعمال کند. همان گونه که به پیامبر(ص) و اولیای خود چنین اجازه ای داده است. علامه طباطبائی در همین زمینه می فرمایند: در آیاتی شفاعت به صورت مطلق از دیگران نفی شده، در آیاتی شفاعت مختص خداوند شمرده شده و در برخی دیگر، شفاعت غیر خدا به اذن الهی، ثابت گشته تا مشخص گردد که شفیع در عرض خداوند نیست و شفاعت مقامی است که خداوند آیات به او اعطا کرده و هیچ گاه مستقل از خدا نخواهد بود (طباطبائی، 1393ق، ج 1، ص 157).

اجماع امت در شفاعت

شفاعت یکی از اصول اعتقادی مسلم اسلامی است؛ اصل آن مورد پذیرش تمام فرقه های مسلمانان می باشد. آنچه اختلافی است، مسائلی از این قبیل است: آیا شفاعت برای رفع عقاب است یا برای ارتقای درجه، یا هر دو؟ آیا مرتکب گناه کبیره مشمول شفاعت می گردد، یا نه؟ شافعان چه کسانی هستند؟ و غیره. برای مثال، معتزله برآنند که شفاعت صرفاً برای زیادت ثواب است، نه دفع عقاب، و کسانی که گناه کبیره کرده اند، مشمول شفاعت واقع نمی شوند (جرجانی، 1325ق، ج 8، ص 312-313؛ محقق حلی، 1414ق، ص 126؛ ایچی، بی تا، ص 380). در این زمینه ماتریدی ذیل آیه شریفه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (انبیاء: 28) می گوید: «این آیه اشاره به شفاعت مقبول در اسلام دارد» (ماتریدی، 1391ق، ص 148). کلاباذی (متوفای 380ق) می گوید: «علما اجماع دارند که اقرار به تمام آنچه خداوند در مورد شفاعت ذکر کرده و روایات نیز بر آن توافق دارد، واجب است...» (کلابازی، 1412ق، ص 54). ابوحفص نسفی (متوفای 538 ق) می گوید: «شفاعت رسولان و خوبان از امت اسلامی، در حق گناهکاران کبیره، با اخبار مستفیض، ثابت است» (به نقل از: تفتازانی، 1407ق، ص 148). سیدمرتضی علم الهدی در این باره می نویسد: «امت اسلام اتفاق دارند که شفاعت پیامبر اکرم(ص) در حق امتش مورد پذیرش واقع می شود» (مرتضی، 1405ق، ص 150). طبرسی نیز می گوید: «امت اسلام بر اینکه شفاعت پیغمبر اکرم(ص) در نزد خداوند مقبول می افتد، اتفاق نظر دارند، گو اینکه در کیفیت آن اختلاف دارند» (طبرسی، 1408ق، ج 1، ص 151؛ بحرانی، 1398ق، ص 166). جرجانی از متکلمان بزرگ اهل سنت می نویسد: امت بر ثبوت اصل شفاعت مقبول پیامبر اکرم(ص) متفقند (جرجانی، 1325ق، ج 8، ص 312). ایچی، دیگر متکلم بزرگ اهل سنت نیز می نویسد: «اجمع الامه علی اصل الشفاعه» (ایچی، بی تا، ص 380). ابوحیان اندلسی مفسر بزرگ اهل تسنن از کتاب المنتخب نقل می کند که «اجمعت الامه علی ان للمحمد(ص)

شفاعة فی الآخرة» (تفتازانی، 1409ق الف، ج5، ص158). شیخ مفید می فرماید: امامیه اتفاق نظر دارند که رسول خدا(ص) در روز قیامت برای جماعتی از مرتکبان گناهان کبیره از امت خود، شفاعت می کند و نیز امیرالمؤمنین و امامان دیگر برای صاحبان گناهان کبیره از شیعیان شفاعت می کنند و خداوند بسیاری از خطاکاران را با شفاعت آنان از دوزخ نجات دهد» (مفید، 1372، ص15). شعرانی حنفی می گوید: «همانا محمد(ص) اولین شفاعت کننده روز قیامت است...» (الشعرانی المصری، 1959، ص170). علامه مجلسی می فرماید: «در مورد شفاعت، بین مسلمانان اختلافی نیست که از ضروریات دین اسلام است؛ به این معنا که رسول خدا(ص) در روز قیامت برای امت خود، بلکه امت های پیشین شفاعت می کند...» (مجلسی، 1362، ج8، ص29).

بنابراین، اصل شفاعت مورد اتفاق مسلمانان است، گو اینکه در برخی خصوصیات آن اختلاف نظر وجود دارد.

وهابیت و شفاعت

هرچند شفاعت به صراحت در قرآن کریم و روایات فراوانی بیان شده و اصل شفاعت اولیای الهی در آخرت، امری مسلم و مورد قبول همه مسلمانان است و برخی علمای اهل سنت، به تفصیل در مورد آن سخن گفته و بر آن تأکید کرده اند، اما به اعتقاد وهابیون شفاعت فعل خداست و حق اوست و درخواست فعل وی از غیر او، عبادت او بوده، شرک محسوب می شود. آنها همین سخن را عیناً درباره درخواست شفای بیماران از اولیا و مشابه آن تکرار کرده، می گویند: این درخواست ها، درخواست فعل خدا از غیر اوست و طبعاً چنین درخواستی شرک است (مسلم، بی تا، ج1، ص117 و 130؛ ج2، ص22؛ ج7، ص59؛ بخاری، 1304ق، ج1، ص36؛ ج8، ص83؛ ج9، ص160؛ ابن حنبل، بی تا، ج1، ص281؛ ج2، ص307؛ ج3، ص5؛ ج4، ص108؛ ج5، ص143؛ ج6، ص428؛ فخررازی، 1411ق، ج3، ص63؛ سیحانی، 1374 ص21). در حقیقت، وهابیت معتقدند که فقط باید از خداوند طلب شفاعت کرد تا پیامبر یا اولیاء را شفیع انسان قرار دهد. اما درخواست مستقیم شفاعت از پیامبر یا هریک از، صالحین و اولیاء شرک اکبر است. ابن تیمیه می گوید:

اگر شخصی خطاب به مرده ای که در برزخ به سر می برد، بگوید: مرا دریاب، یا کمک کن، یا شفیع من باش و یا مرا بر دشمنم یاری گردان و مانند این جملات، (که انجام آنها فقط در قدرت خداوند است)، از اقسام شرک است (ابن تیمیه، بی تا، ص40).

... کسی که نزد قبر نبی یا انسان صالحی آید و از وی کمک طلبد. مثلاً، بگوید: مرضش را زایل کند یا قرض او را ادا کند، شرکی آشکار است که گوینده آن باید توبه کند و اگر توبه نکرد، باید کشته شود... بسیاری از افراد گمراه می گویند: این شخص از من به خداوند نزدیکتر است و من از خداوند دورتر هستم و من نمی توانم او را بخوانم، مگر به واسطه این شخص، و مانند این جملات. اینها همه گفتار مشرکان است (به نقل از: امین، 1410ق، ص214).

محمدبن عبدالوهاب نیز می گوید: «خواندن و استغاثه به غیرخداوند، موجب خروج از دین و دخول در جرگه مشرکان و پرستش کنندگان بت ها می شود و مال و خون چنین شخصی مباح است، مگر آنکه توبه کند» (همان). یا شیخ بن باز می گوید: کسی که بگوید: «اللهم انّی اسالک بجاه انبیائک و... جایز نیست، بلکه بدعت و شرک آلود است» (ابن عبدالله، 1415ق، ج4، ص311). از این رو، از نظر وهابیون درخواست شفاعت از پیامبر و اولیای الهی جایز نیست و بدعت است (امین، 1410ق، ص10).

ادله وهابیت برای تحریم شفاعت و نقد آن

همان طور که گذشت، شفاعت موردنظر شیعیان و بسیاری از اهل سنت، به این معناست که برخی از بندگان خاص خداوند در روز قیامت، به اذن خدا در حق گناه کاران امت شفاعت کرده و بدین وسیله، آن گناه کاران وارد بهشت می شوند. در این میان، هرچند وهابیت اصل شفاعت را قبول دارند، و معتقدند که هرچند در روز قیامت، شیعیان از گناهکاران امت شفاعت خواهند کرد، اما اولاً، ما نباید در این دنیا و برای امور دنیوی از آنها طلب شفاعت کنیم. ثانیاً، اگرچه پیامبران حق شفاعت دارند، ولی ما نمی توانیم مستقیماً از خود آنها طلب شفاعت کنیم، بلکه باید از مالک حقیقی شفاعت، که خدا باشد، بخواهیم که اجازه شفاعت را به ما یا آنها بدهد و اگر کسی شفاعت را مستقیماً از خودشان بخواهد، مشرک شده است (ابن تیمیه، بی تا، ص 42؛ سبحانی، 1374، ص 293 و 294). البته، ایشان معتقدند که در زمان حیات پیامبر می توان به ایشان مراجعه نمود و از ایشان طلب بخشش کرد. همان گونه که قرآن می فرماید: «... اگر گروه منافق به خود ستم کرده بودند پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می کرد، قطعاً خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند» (نساء: 64). آنچه مورد انکار وهابیت است، شفاعت در روز قیامت و یا در عالم برزخ است. در این زمینه، ایشان به ادله ای تمسک می جویند که در اینجا به مهم ترین آنها اشاره می گردد:

1. درخواست شفاعت، شرک است

وهابیون شفاعت در آخرت را به معنایی که گذشت، قبول دارند. مورد نزاع بین وهابیون با سایر مسلمانان، درخواست شفاعت از اولیای الهی در عالم برزخ است که وهابیون آن را جایز ندانسته، بلکه شرک به حساب می آورند. آنها می گویند:

و ما شفاعت را برای پیامبرمان محمد (ص) در روز قیامت به حسب آنچه از روایات وارد شده ثابت می کنیم. همچنین آن را برای سایر انبیا و ملائکه و اولیا و اطفال به حسب آنچه وارد شده ثابت می کنیم، ولی شفاعت را از مالک آن و کسی که آن را به افرادی از موحدین با سعادت داده می خواهیم، آن گونه که در روایات وارد شده است؛ به اینکه یکی از ما در حال تضرع به سوی خدای متعال بگوید: بار خدایا! پیامبر ما محمد (ص) را در حق ما روز قیامت شفیع قرار بده، یا بگوید: بار خدایا! بندگان صالح خود یا ملائکه یا امثال آنان را در حق من شفیع گردان. ولی این را باید از خدا طلب کند نه از شفیعان، یعنی نگوید: ای رسول خدا، ای ولی خدا از تو شفاعت یا نحو آن را در خواست می کنم مثل اینکه بگوید: مرا دریاب، مرا (ابن تیمیه، بی تا، ص 42).

پیامبران (ع) و اولیای الهی در این جهان حق شفاعت ندارند، بلکه این حق برای آنها تنها در آخرت است. هر کس بنده ای از بندگان خدا را میان خود و خدا واسطه قرار دهد و از او بخواهد که در حق وی شفاعت کند، دچار شرک در عبادت شده است. ایشان معتقدند که خداوند به پیامبر گرامی اسلام (ص) حق شفاعت داده، ولی ما را از مطالبه شفاعت از او بازداشته است. ما باید شفاعت را از خدا بخواهیم که اجازه شفاعت را به پیامبر داده است (همان).

در پاسخ در نقد همین کلام از زبان اهل سنت، شیخ حسن کامل ملطاوی، از علمای مصر می گوید:

و اگر برای هر مؤمنی شفاعتی نزد خداوند در روز قیامت است، پس چرا برای مقربان شفاعتی در برزخ نباشد. درحالی که برزخ راهی به سوی آخرت است و خداوند متعال در شأن آنان می فرماید: «هیچ کس نمی داند چه پاداش های مهمی که مایه روشنی چشم هاست برای آنها

نهفته شده، این پاداش کارهایی است که انجام می‌دادند» و شکی نیست از جمله عنایاتی که مایه روشن‌ی چشم آنهاست، این است که رحمت خدا بر مؤمنان از دستان آنان جاری شود، و اینکه خداوند زوار آنها را در حاجاتشان تکریم نماید؛ چراکه آنان با زیارت ایشان، زیارت خالصی برای خدا و در راه محبت خداوند متعال داشته‌اند، و آنان را صدا زده‌اند تا برایشان طلب مغفرت نمایند، دعای به مغفرت کرده و خوشحال می‌شوند که از جانب خداوند جایزه بگیرند، و او سبحانه و تعالی صاحب فضل بر تمام بندگانش است. بگو: به فضل و رحمت خدا، باید خوشحال شوند که این، از تمام آنچه گردآوری کرده‌اند، کمتر است (ملطاوی، بی تا، ص 520)

ثانیاً، توحید در عبادت، از ارکان توحید است که در قرآن به آن اهمیت فراوان داده شده است، ولی آیا هر نوع درخواستی از انسان، عبادت و پرستش است یا اینکه پرستش معنای خاصی دارد؟ پرستش، درخواستِ توأم با نهایت ذلت و خضوع از فاعل مختار و متصرف بی منازع در امور دنیا و آخرت است. هرگاه انسانی به این صورت چیزی از انسان دیگری بخواهد، می‌گویند او را پرستش کرده است. واژه «عبادت» به معنای خضوع، اطاعت، ذلت و انقیاد است. هر نوع خضوع و اطاعتی، شرک نیست؛ زیرا لازمه این سخن این است که همه مردم، از زمان حضرت آدم(ع) تا امروز، مشرک و کافر باشند؛ زیرا هر فردی در طول عمر خود، به مقام بالاتر از خود خضوع نموده و از او اطاعت کرده و پیوسته در هر زمانی فرزند، و خدمتکار و سرباز نسبت به پدر و کارفرما و فرمانده مطیع بوده و در مقابل آنان خضوع کرده است. گواه بر اینکه مطلق خضوع و احترام، پرستش نیست، بلکه علاوه بر نهایت تذلل، باید عمل طوری باشد که خضوع کننده، خضوع شونده را فاعل مختار و مالک حقیقی امور دنیا و آخرت بداند. این است که خداوند به فرشتگان فرمان داد که بر آدم سجده کنند. همچنین حضرت یعقوب(ع) و همسر و فرزندان او در برابر حضرت یوسف(ع) سجده کردند. اگر واقعاً مطلق خضوع، پرستش بود هرگز خدا به فرشتگان دستور نمی‌داد که مرتکب شرک و کفر گردند (ر.ک: رضوانی، 1390).

حقیقت شفاعت در روز رستاخیز، جز این نیست که فیض الهی و رحمت گسترده او از ناحیه اولیای خدا به افراد گنهکار برسد. همان طور که فیض مادی خدا در این جهان به وسیله یک رشته علل و اسباب طبیعی، به انسان‌ها می‌رسد. اعتقاد به چنین اسباب مادی و معنوی که سببیت، تأثیر، کار و فعالیت آنان همگی به فرمان خدا و طبق اراده حکیمانه او انجام می‌گیرد، و همچنین درخواست شفاعت از آنها، کوچک‌ترین منافاتی با توحید در مراحل سه‌گانه (توحید ذات، توحید در افعال، توحید عبادت) ندارد؛ زیرا شفاعت خواهی از اولیای الهی سبب نمی‌شود که برای خدا شریک قائل شویم، یا موجودی را در تأثیر و افاضه، مستقل بیندیشیم، یا طوق بندگی کسی را به گردن نهیم و او را به عنوان معبود بپرستیم (ر.ک: مصباح، 1367، ص 76). درواقع، درخواست کننده شفاعت، شفیعان درگاه الهی را بندگان مقرب و برگزیدگان درگاه پروردگار می‌داند. او می‌داند کسی که شفاعت می‌کند، نه هرگز خداست و نه کارهای خدایی مانند شفاعت به او تفویض شده که به طور خودسرانه و بدون اذن الهی درباره هرکس که بخواهد شفاعت کند و از گناه او درگذرد. شفیعان روز محشر در اصل در چارچوب «اذن الهی» می‌توانند درباره افراد خاصی که روابط معنوی آنان با خدا برقرار بوده، درخواست مغفرت کنند. قرآن در این باره می‌فرماید: «و استغفر لذنوبکم و للمؤمنین» (محمد: 19)؛ برای گناه خود و افراد با ایمان طلب آمرزش بنما. و یا می‌فرماید: «اگر آنان هنگامی که بر خویش ستم می‌کردند، پیش تو می‌آمدند و از خداوند طلب آمرزش می‌کردند و تو نیز برای آنان طلب آمرزش می‌کردی، خداوند را توبه‌پذیر و رحیم می‌یافتند» (نساء: 64)؛ یعنی درخواست شفاعت نیز همچون خود اصل شفاعت امری عادی و مشروع قلمداد می‌شود. همچنین در آیه 96 سوره یوسف فرزندان یعقوب، آنجاکه از پدر می‌خواهند برایشان از خداوند طلب آمرزش نمایند، او

درخواستشان را می پذیرد و برای فرزندان طلب مغفرت می کند.

2. سرزنش درخواست شفاعت مشرکان از غیرخدا در قرآن

وهابیون معتقدند که خداوند متعال در قرآن کریم، مشرکان عصر رسالت را که از غیرخدا طلب شفاعت می کردند، سرزنش کرده، فرموده است: «و یعبدون من دون الله ما لایضرهم و لاینفعهم و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عندالله» (یونس: 18)؛ و غیر خدا را عبادت می کنند که نه آنها را ضرر و نه نفعی نمی رساند و می گویند که غیر خدا شفیعان ما نزد خدا هستند.

بنابراین، شفاعت امری ناپسند است. ابن تیمیه می گوید:

همانا مشرکان شفاعت را از بت هایشان می خواستند و لذا خداوند آن را عبادت آنان نامید، آنجاکه می فرماید: «آنها غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه به آنان زیان می رساند، و نه سودی می بخشد؛ و می گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند!»، شاهد در آیه، قول خداوند متعال است که می فرماید: «آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند» با ملاحظه آنچه که در ذیل آیه آمده است. «و می گویند: اینان شفیعان ما نزد خدایند» و جهت عبادت آنها نسبت به بت ها این بود که می گفتند: «آنها شفیعان ما هستند» (ابن تیمیه، 1314ق. ج 1، ص 15).

در پاسخ این شبهه باید گفت: آنچه موجب مذمت و محکومیت مشرکان شده است، این است که آنها اولاً، غیرخدا را عبادت می کردند و ثانیاً، برای آنها مقام شفاعت قائل بودند. درحالی که خداوند برای معبودهای آنان چنین حقی قرار نداده بود. به عبارت دیگر، عبادت غیرخدا به همراه شفیع دانستن معبودهای ساختگی، موجب مذمت آنها شده است. درحالی که در مسئله شفاعت ما بر این باوریم که اولاً، عبادت غیرخدا جایز نیست. ثانیاً، مقام شفاعت را نیز اصالتاً از آن خدا دانسته که به طور اذنی و غیراستقلالی به برخی از بندگان خاص خود داده است و ثالثاً، شفیعان ما بندگان برگزیده خداوند هستند. بنابراین، هیچ گونه اشتراکی میان شفاعت از دیدگاه شیعه و شفاعت مشرکان از غیرخدا، که مورد سرزنش قرآن کریم قرار گرفته است، وجود ندارد. ازاین رو، نمی توان از این جهت آن را سرزنش کرد. اساساً طلب شفاعت از شفیعان، همراه با این عقیده که تا خداوند اجازه ندهد، شفاعتی صورت نمی گیرد، تأکید بر اعتقاد به وحدانیت خداوند است.

3. انحصاری بودن شفاعت به خداوند

وهابیون بر این باورند که مطابق آیات قرآنی، شفاعت منحصر به خداوند است؛ چراکه خود فرموده است: «قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً» (زمر: 44). ازاین رو، اعتقاد به شفاعت غیرخدا، مخالف با آیات نورانی قرآن کریم است. محمد بن عبدالوهاب می گوید:

شفاعت بر دو نوع است: شفاعت باطل و شفاعت صحیح. شفاعت باطل آن است که از غیرخدا طلب شود؛ چیزی که تنها خدا بر آن قدرت دارد، به خاطر قول خدای متعال: «ای کسانی که ایمان آورده اید! از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید! پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن، نه خرید و فروش است، و نه دوستی، و نه شفاعت؛ و کافران، خود ستمگرند. و شفاعت صحیح آن است که از خدا خواسته شود، و شفاعت کننده به شفاعت تکریم شده و شخصی که بر او شفاعت می شود، کسی است که خدا بعد از اجازه دادن از قول و عملش راضی شده است. همان گونه که خداوند متعال می فرماید: «چه کسی است که نزد خدا بدون اذنش شفاعت کند» (عبدالوهاب، 1416ق، ص 25).

در پاسخ این شبهه نیز باید گفت: شفاعت از این جهت که نوعی تأثیرگذاری در سرنوشت بشر است، از مظاهر و جلوه های ربوبی خداوند است که اولاً و بالذات به خداوند اختصاص دارد. اما

این مطلب با عقیده به شفاعت منافاتی ندارد؛ چراکه معتقدان به شفاعت تأکید دارند که شفیعان به طور استقلالی حق شفاعت ندارند. از این رو، باز هم تدبیر امور به دست خداوند است؛ یعنی انحصاراً شفاعت از آن خداست، مگر درجایی که او این حق را به دیگری واگذار نماید.

آنچه شرک محسوب می شود و توحید عبادی و توحید افعالی را مخدوش می سازد، این است که ما وقتی طلب دعا و یا شفاعت از غیر خدا می کنیم، او را قادر بالاستقلال بدانیم (ر.ک: مصباح، 1367، ص90). در حالی که، در شفاعت چنین نیست. ما تنها آنان را به واسطه آبرویی که در نظر خداوند دارند، واسطه بین خود و معبود قرار می دهیم. قرآن کریم می فرماید: «وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ...» (فرقان: 68). این آیه اشاره دارد که اگر با خدا و هم عرض او دیگری را بخوانید، مشرک شده اید. در جای دیگر می فرماید: «وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ» (یونس: 18). پس ملاک شرک، عبادت غیر خداست. اما اگر مآذون از جانب خدا باشد، اشکالی ندارد. همچنین قرآن می فرماید: «وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ يَأْذُنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا يَأْذُنِي» (مائده: 110). در این آیه، می فرماید: اگر حضرت عیسی (ع) و یا سایر اولیای الهی قدرتی دارند، همه «باذن الله» می باشد و هیچ کس از خود مستقلاً قدرتی ندارد. اگر ما با این دیدگاه از اولیای الهی طلب دعا و شفاعت کنیم، مشکلی به وجود نمی آید؛ چراکه همچنان شفاعت منحصرآ از آن خداست.

4. بی فایده بودن طلب شفاعت از مرده

در اندیشه وهابیون، اگرچه طلب شفاعت، دعا محسوب می شود، ولی تقاضا کردن از مرده بی فایده است؛ چراکه آنها در عالم برزخ بوده و حیاتی ندارند. قرآن کریم نیز بر این مطلب اصرار کرده است که مردگان غیرقابل تفهیم هستند: «إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَ لَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلُوا مَدِيرِينَ» (نمل: 81)؛ تو نمی توانی مردگان و کران را که به تو پشت می کنند، تفهیم کنی. ابن تیمیه می گوید: از اقسام شرک آن است که کسی به شخصی که از دنیا رفته، بگوید: مرا دریاب، از من شفاعت کن، مرا بر دشمنم یاری نما، و امثال آن. این درخواست ها که تنها خداوند بر آنها قادر است» (ابن تیمیه، بی تا، ص40). اگرچه مراد خداوند متعال در این آیه، مشرکانی است که از قبول سخن پیامبر (ص) رویگردان بودند، اما تشبیه آنها به مردگان نشان از این واقعیت دارد که مشرک و مرده هر دو قابل تفهیم نیستند. از این رو، نمی توان از مرده چیزی خواست. طلب دعا در زمان حیات انسان جایز است، نمی توان از پیامبر یا ائمه (ع) و یا سایرین پس از مرگ طلب دعا نمود؛ زیرا انسان مرده، چیزی نمی شنود.

هرچند وهابیان به وجود عالم برزخ معتقدند و منکر آن نیستند، اما معتقدند که ارتباط با برزخ وجود ندارد؛ نه مردگان می توانند برای زندگان کاری بکنند، نه زندگان مجازند که آنها را صدا بزنند و نه سودی از زندگان به مردگان می رسد. بن باز می گوید: «به ضرورت دینی و ادله شرعی دانسته شده که رسول خدا در هر مکانی حضور ندارد و فقط جسم او در قبرش در مدینه منوره است. ولی روحش در جایگاه اعلی در بهشت است... (بن عبدالله، 1415ق، ج2، ص380). آنان معتقدند که با اهدای ثواب نماز و قرآن به رسول خدا و مردگان سودی برای آن ندارد. این امر، بدعت است. همچنین اهدای ثواب و ختم قرآن برای رسول خدا جایز نیست و قرائت قرآن برای میت نیز بدعت است (همان).

بنابراین، حاصل ادعای وهابیان این است:

عدم ارتباط بین دنیا و عالم برزخ؛ مردگان در برزخ از عالم دنیا بی خبرند و صدای زندگان را

نمی شنوند.

2. عدم ارتباط مردگان با زندگان و عدم سودمندی مردگان برای زندگان.
3. عدم سودمندی زندگان برای مردگان.

در پاسخ این شبهه باید گفت: روشن است که وقتی روح از جسد جدا می شود، دیگر نمی توان این جسد را مخاطب قرار داد؛ چرا که مرده، قوای درک و شعور را از دست داده است. خداوند نیز در این آیه به دنبال بیان و القای همین مطلب است. به عبارت دیگر، قدرت فهم انسان، به زنده بودن اوست، و مشرکان اگرچه به ظاهر زنده اند، ولی در حقیقت چون نمی فهمند، همانند جسد بی روح هستند. اگر ما از پیامبر اکرم(ص) طلب شفاعت می کنیم، روشن است که از جسد وی چنین تقاضایی را نداریم، بلکه بر این باوریم که حقیقت وجودی وی که روح اوست، همچنان زنده و در حال حیات است؛ چراکه خداوند راجع به شهیدان می فرماید: «گمان نکنید که کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه آنها زنده و نزد خدای خود روزی می خورند» (آل عمران: 169). اگر شهیدان چنین هستند، به طریق اولی پیامبران نیز زنده هستند. حال که آنها را زنده دانستیم، می توان از آنها طلب شفاعت کرد (ر.ک: سبحانی، 1374). اما در خصوص بقای روح در عالم برزخ در قرآن باید گفت: هر انسانی این حس را دارد که شخصیتش با وجود تغییراتی که در جسم و بدن اوست، همواره ثابت است. آیا این شخصیت ثابت، همان روح و نفس او نیست؟ قرآن می فرماید: «تو ای نفس مطمئن به سوی پروردگارت بازگرد. درحالی که هم تو از او خشنودی و هم او از تو، پس در سلک بندگان من درآی و در بهشت وارد شو» (فجر: 27-30). با استناد به آیات قرآن، مرگ انسان پایان حیاتش نیست، بلکه انتقال از حیاتی به زندگی دیگر است. انسان با مرگ وارد عالم جدیدی می شود که برتر و گسترده تر از عالم مادی است و روح او در آن عالم باقی است. قرآن کریم در حالات آل فرعون در پس از مرگ گرفتار عذاب برزخی اند، می فرماید: «عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شود و روزی که قیامت برپا شود فرعونیان را در سخت ترین عذاب ها وارد کنید» (غافر: 46).

از مجموع آیات و روایات استفاده می شود که بین حیات برزخی و حیات مادی ارتباط وجود دارد. از جمله در قرآن کریم در سوره اعراف آیه 89 تا 92 درباره قوم شعیب این موضوع آمده است. افزون بر آن، در روایات فراوانی از شیعه و سنی در اثبات عالم برزخ و حیات برزخیان و شنیدن سخنان زندگان وارد شده است. از این جمله است، پیامبر اکرم(ص) می فرماید: هیچ کس بر من سلام نمی کند، مگر اینکه خداوند روح مرا بازمی گرداند تا پاسخ او را بدهد. دیگر اینکه، روایات متعدد درباره زیارت اموات است که می فرماید: مرده در روز جمعه زائرش را بعد از طلوع فجر و قبل از طلوع شمس می شناسد (فراء البغدادی الحنبلی، 1419ق، ج2، ص303). خداوند در قرآن می فرماید: «انسان گناهکار پس از مرگ می گوید: پروردگارا مرا به دنیا برگردان شاید بتوانم آن اعمال صالحی را که ترک کردم، جبران کنم» (مؤمنون: 99-100). همچنین قرآن می فرماید: «بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» (آل عمران: 169). این آیات، دلیل بر این است که انسان در عالم برزخ دارای درک و شعور است.

اما این سخن وهابیان که می گویند: سودی از زندگان نصیب مردگان نمی شود نیز مخالف قرآن و سنت است. خداوند در قرآن به این امر اشاره می کند: «به یقین مردگان از دعای فرشتگان بهره مندند و خداوند دعای آنان را در حق صالحان مستجاب می کند» (غافر: 8). از این رو، از نظر قرآن کریم، مردگان از اعمال دیگران بهره می برند و استغفار و دعا در حق آنان تأثیرگذار است. خداوند در قرآن کریم می فرماید: «سلام بر نوح»، «سلام بر ابراهیم»، «سلام بر موسی و هارون»، «سلام بر آل یاسین» و «سلام بر پیامبران» اگر مردگان نفعی از این سلام ها نمی

برند، آنها کاری لغو و بیهوده خوانده بود. درحالی که از خدای حکیم کاری بدون حکمت انجام نمی گیرد.

نقد نظر وهابیت در آرای اهل سنت

از آنچه گذشت، به دست می آید که محل نزاع بحث شفاعت وهابیت با سایر فرق مسلمین در این است که در زمان حیات پیامبر اکرم(ص)، از او طلب دعا و شفاعت بخشش گناهان اشکالی ندارد. اما در عالم برزخ و قیامت از ایشان و یا سایر افراد شفاعت خواستن شرک است. مگر اینکه از خدا بخواهیم که اجازه شفاعت را به پیامبر بدهد (ابن تیمیه، بی تا، ص 47). افزون بر آنچه از ادله وهابیون و نقد آن گذشت، در اینجا، به نقد دیدگاه وهابیت در خصوص شفاعت و نقد آن در سیره مسلمانان و در آرای اهل سنت می پردازیم:

شافعی در خصوص جواز شفاعت و توسل می نویسد:

گاهی توسل به پیامبر(ص) طلب امری از آن حضرت است؛ یعنی ایشان در این امر سبب واقع شود و از خداوند برای شخص امری را درخواست کند و یا برای شخصی از خداوند شفاعت بخواهد. چنین توسلی از حضرت رسول، همان طلب دعا از ایشان است، گرچه عبارت مختلف می باشد (توسل، شفاعت، استغاثه و...) همین نوع است. گفتار کسی که به حضرت می گوید: از تو خواهانم که همراه شما در بهشت باشم. هدف وی آن است که پیامبر(ص) سبب و شافع وی در ورود به بهشت بشود (سمهودی، 1404ق، ج 2، ص 421).

قسطلانی نیز از علمای اهل سنت در رد عدم جواز شفاعت وهابیت می گوید:

بر زائر شایسته است که زیاد دعا و تضرع نماید و نیز استغاثه و تشفع و توسل به جناب پیامبر(ص) بجوید. درنتیجه، سزاوار است کسی که از او طلب شفاعت می نماید، خداوند هم شفاعت شفیع را درحقیق قبول بنماید... استغاثه، توسل، شفاعت خواهی.. و توجه به نبی(ص) چه قبل و چه بعد از خلقت ایشان و چه در مدت حیات دنیایی اش و چه بعد از مرگ، که در برزخ به سر می برد و چه بعد از آنکه برانگیخته خواهد شد، بدون اشکال است (ابن حنبل، بی تا، ج 5، ص 317).

علاوه بر این، سیره مسلمانان از گذشته تاکنون، بر جواز استغاثه به قبور پیامبران و صالحان بوده است و علماء هم فتوا به جواز چنین عملی داده اند. نمونه هایی از آن بیان می شود:

1. استغاثه به قبر پیامبر(ص): از دارمی نقل شده است:

اهل مدینه دچار قحطی شدید شدند و به عایشه شکایت بردند. وی به آنها گفت: به قبر پیامبر توجه کنید و سوراخی از قبر به طرف آسمان قرار دهید تا بین قبر و آسمان سقفی قرار نگیرد. راوی می گوید: این کار را انجام دادند. درنتیجه، بارانی بر ما بارید به طوری که علفزار روید و شتران چاق گردیدند و دنبه گوسفندان از کثرت چربی سرباز کرده و به اصطلاح، فتق گردید و آن سال، سال فتق نامیده شد (دارمی، 1426ق، ج 1، ص 56؛ سمهودی، 1404ق، ج 4، ص 1374؛ امین، 1410ق، ص 313).

2. قبر امام موسی بن جعفر: ابی علی خلال می گفت: هر مشکلی که برایم پیش می آمد، آهنگ قبر موسی بن جعفر می کردم و به او متوسل می شدم. خداوند نیز آنچه را که دوست می داشتم، برایم آسان می کرد (خطیب بغدادی، 1349ق، ج 1، ص 120).

3. قبر ابویوب انصاری: ابن جوزی گوید: مردم به سوی قبر او (ایوب انصاری) می رفتند و آن را زیارت می کردند و وقتی که دچار قحطی می شدند، از آن قبر استسقا (طلب باران) می نمودند (ابن جوزی، 1426ق، ج 1، ص 470).

4. توسل به قبر احمد بن حنبل: ابن جوزی شاگرد ابن تیمیه، در مناقب احمد از عبدالله بن

موسی حکایت می کند: من و پدرم در یک شب تاریک برای زیارت احمد بیرون رفتیم. در آن هنگام آسمان تاریک تر شد. پدرم گفت: پسر من بیا به وسیله این عبد صالح (ابن حنبل) به خداوند متوسل شویم تا او راه را برای ما روشن سازد؛ چراکه من از سی سال تاکنون هر وقت که به او متوسل می شوم، حاجتم برآورده می شود (ابن جوزی، 1377، ص 297).

5. احمد حنبل، از ائمه چهارگانه اهل سنت، از پیامبر اکرم(ص) چنین نقل می کند: «شفاعتی لمن شهد أن لا اله الا الله مخلصا يصدق قلبه لسانه ولسانه قلبه» (ابن حنبل، بی تا، ج 2، ص 307؛ ج 6، ص 428)؛ شفاعت من برای کسی است که با اخلاص به وحدانیت خداوند شهادت داده و زبان و دلش یکی باشد. این کلام عام است و مطلق شفاعت پیامبر در دنیا، برزخ و قیامت را شامل می شود.

6. محمد بن یزید قزوینی، از محدثان معروف اهل سنت در کتاب سنن ابن ماجه روایاتی را با عنوان «باب الشفاعة» جمع آوری می کند و یازده روایت را بیان می کند. وی از پیامبر اکرم(ص) نقل می کند که فرمود: «إن شفاعتی يوم القيامة لاهل الكبائر من أمتی» (ابن ماجه، ج 2، ص 1441؛ ترمذی، 1408ق، ج 4، ص 45)؛ همانا شفاعت من در روز قیامت برای کسانی از امتم است که مرتکب گناهان کبیره شده باشند. همچنین فرمود: «إذا كان يوم القيامة، كنت إمام النبیین وخطیبهم وصاحب شفاعتهم» (ابن ماجه، 1373، ج 2، ص 443)؛ وقتی روز قیامت برپا می شود، من پیشوای انبیاء و خطیب آنها و صاحب شفاعت آنها خواهم بود.

7. محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم نیشابوری، از محدثان نامی اهل سنت، با اندکی تفاوت از پیامبر اکرم(ص) چنین نقل می کنند: «لكل نبی دعوة فأرید ان شاء الله ان اختبئ دعوتی شفاعة لامتی يوم القيامة» (بخاری، 1410ق، ج 8، ص 192؛ نیشابوری، 1407ق، ج 1، ص 131؛ ابن ماجه، 1373، ج 2، ص 1440)؛ هر پیامبری دعایی دارد و من ان شاء الله می خواهم دعایم را برای شفاعت امتم در قیامت نگه دارم.

8. احمد بن شعيب نسائی، از دیگر دانشمندان اهل سنت در کتاب سنن نسائی از رسول گرامی اسلام(ص) نقل می کند که فرمودند: «اعطيت خمسا لم يعطهن احد قبلى... و اعطيت الشفاعة» (نسائی، 1348ق، ج 1، ص 210)؛ به من پنج چیز داده شد که قبل از من به کسی داده نشده بود... و شفاعت به من داده شد.

9. محمد بن عیسی ترمذی، در کتاب معروف سنن ترمذی روایاتی را ذیل عنوان «ما جاء فی الشفاعة» جمع آوری کرده است. از جمله آن روایات، روایتی طولانی است که بر اساس آن، روز قیامت، گرفتاران از امت های پیشین نزد رسول گرامی(ص) رفته و تقاضای شفاعت می کنند. خداوند خطاب به آن حضرت می فرماید: «یا محمد ارفع راسک، سل تعطیه، اشفع تشفع» (ترمذی، 1408ق، ج 4، ص 44).

آنچه از کلام علمای اهل تسنن گذشت، حکایت از این دارد که مقام شفاعت از سوی خدای متعال به پیامبر اکرم(ص) داده شده است و آن حضرت حق دارند گناهکاران امت را در برزخ و یا عالم قیامت شفاعت نمایند. درحالی که شفاعت مطلق را وهابیون منکر بودند.

نتیجه گیری

این مقاله به بررسی شفاعت از منظر وهابیت پرداخت. از آنچه گذشت، نتایج زیر به دست می آید:

فرد به دلیل مقام و منزلتی که نزد خدای متعال دارد، اجازه می یابد که برای افراد گناهکار و وساطت کند و از او بخواهد که از تقصیر ایشان بگذرد.
شفاعت مقامی است که خدای متعال به برخی اولیا و بندگان صالح خود اعطا می کند.

ایشان در دنیا، عالم برزخ و آخرت می توانند در حق بندگان گنهکار مؤمن طلب مغفرت نمایند. خدای متعال هم در صورت وجود مصلحت، از سر تقصیر ایشان می گذرد. در آیاتی از قرآن شفاعت مطلق نفی شده، در آیاتی دیگر، شفاعت مختص خدا دانسته شده است و در آیاتی نیز، شفاعت غیرخدا به اذن خدا ثابت گردیده است. وجه جمع این آیات، این است که شفاعت منحصرأ حقی الهی است، مگر اینکه این حق از سوی صاحب حق به دیگری اعطا شود؛ پس شفاعت مأذون مجاز است. این نوع شفاعت، در عرض فعل خدا نیست، بلکه در طول آن است. اصل شفاعت مورد اجماع و اتفاق عالمان اسلام است؛ گویا در برخی خصوصیات اختلاف نظر وجود دارد. به اعتقاد وهابیون، شفاعت فعل خداست و حق اوست. درخواست فعل وی از غیر او، عبادت و شرک محسوب می شود. برخلاف پندار وهابیون، درخواست شفاعت در شرک نیست، بلکه به اذن الهی است و حقی است که خدای متعال به برخی از بندگان خود واگذار می کند. در این موضوع، تفاوتی بین عالم برزخ و غیربرزخ وجود ندارد. سرزنش درخواست شفاعت مشرکان از غیرخدا در قرآن، به این دلیل است که مشرکان غیرخدا را عبادت می کردند و برای ایشان، مقام شفاعت قائل بودند. این موضوع در شفاعت منتفی است. از آنجایی که روح انسان جاویدان و پس از مرگ نیز همچنان در حال حیات است و بین حیات مادی و حیات برزخی ارتباط وجود دارد، و مردگان در عالم برزخ با عالم دنیا نیز در ارتباطند، شفاعت و دعا در حق ایشان مؤثر می باشد.

منابع

1. ابن اثیر، علی بن محمد (1367)، الكامل فی التاریخ، تهران، دار الاحیاء التراث العربی.
2. ابن تیمیه، احمد (1314ق)، مجموعة الرسائل و المسائل، محقق محمد عبدالحکیم عبدالحکیم، مکتبة التوفیقیة.
3. ابن تیمیه، احمد (بی تا)، الهدیة السنیة، ط. الثانية، بی جا، دارالنشر مکتبة ابن تیمیه.
4. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (1377)، مناقب بغداد، بی جا، دار غریب.
5. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی (1426ق) صفة الصفوة، بی جا، دارالمعرفة.
6. ابن حنبل، احمد (بی تا)، مسند احمد، بیروت دار صادر.
7. ابن فارس، احمد (1411ق)، معجم مقاییس اللغة، بی جا، دارالجليل.
8. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل (1408ق)، البدایة و النهایة، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
9. ابن ماجه، محمد بن یزید قزوینی، 1373، سنن ابن ماجه، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، تهران، دارالفکر.
10. ابن منظور، محمد بن مکرم (1300ق)، لسان العرب، تهران، دار صادر.
11. امین، سیدمحسن، کشف الارتیاب فی اتباع محمد بن عبدالوهاب، 1410ق، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
12. امینی، عبدالحسین (بی تا)، الغدیر، تهران، دارالکتب الاسلامیة.
13. ایچی، عبدالرحمن بن احمد (بی تا)، المواقف فی علم الکلام، بیروت، عالم الکتب.
14. بحرانی، علی بن میثم (1398ق)، قواعد المرام فی علم الکلام، قم، مطبعة مهر.
15. بخاری، محمد بن اسماعیل (1304ق)، ارشاد الساری، لشرح صحیح مسلم، بغداد، المطبعة الامیریة.

16. بخاری، محمد بن اسماعیل (1401 ق)، صحیح بخاری، بیروت، دارالفکر.
17. بن عبدالله، عبدالعزیز (1415 ق)، مجموعه فتاوی بن باز، مکتبه دارطبریه.
18. ترمذی، محمد بن عیسی (1408 ق)، الجامع الصحیح و هو سنن ترمذی، تحقیق احمد محمد شاکر و دیگران، تهران، دارالفکر.
19. تفتازانی، سعدالدین (1409 ق الف)، شرح المقاصد، تحقیق و تعلیق عبدالرحمان عمیر، قم، منشورات الشریف الرضی.
20. تفتازانی، مسعود بن عمر (1407 ق)، شرح العقائد النسفیة، محقق احمد سقا، مصر، مکتبه الکلیات الازهریة.
21. جرجانی، علی بن محمد (1325 ق)، شرح المواقف، قم، منشورات الشریف الرضی.
22. حجاج نیشابوری، مسلم بن (بی تا)، صحیح مسلم، شرح یحیی بن شرف نووی و دیگران، بی جا، دار احیاء التراث العربی.
23. خطیب بغدادی، احمد بن علی (1349 ق)، تاریخ بغداد او مدینه السلام، بی جا، مکتبه العربیة.
24. دارمی، عبدالله بن عبد الرحمن (1426 ق)، سنن الدارمی، بی جا، المکتبه العصریة.
25. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (1363)، المفردات فی غریب القرآن، تهران، دفتر نشر کتاب.
26. رضوانی، علی اصغر (1389)، سلفی گری (وهابیت)، چ هفتم، قم، مسجد جمکران.
27. رضوانی، علی اصغر (1390 ش)، وهابیت و شفاعت، تهران، مشعر.
28. سبحانی، جعفر (1374)، آئین وهابیت، چ هفتم، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
29. سمهودی، علی بن عبدالله، (1404 ق) وفاء الوفاء باخبار المصطفی، تصحیح محی الدین عبدالحمید، تهران، دارالکتب العلمیة.
30. شریف مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، قم، دارالقرآن الکریم، 1405 ق.
31. الشعرائی المصری الحنفی، عبدالوهاب (1959)، الیواقیت و الجواهر، قاهره، مکتبه المصطفی البابی المجلس.
32. طباطبائی، سید محمد حسین (1393 ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، ط. الثالثة، قم، اسماعیلیان.
33. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ط. الثانية، بیروت، دارالمعرفة، 1408 ق.
34. عبدالوهاب، محمد بن (1416 ق)، الاصول الثلاثة و ادلتها و یلیها شروط الثلاثة و القواعد الاربعه، ریاض، وزارة شؤون الاسلامیة.
35. فخر رازی، محمد بن عمر (1411 ق)، تفسیر مفاتیح الغیب، تهران، دارالکتب العلمیة.
36. فراء البغدادی الحنبلی، محمد بن ابی علی (1419 ق)، طبقات الحنابلة، بی جا، الامانة العامة الاحتفال.
37. فراهیدی، احمد بن خلیل (1405 ق)، العین، قم، دار الهجرة.
38. کلاباذی، ابوبکر محمد بن ابراهیم (1412 ق)، التعرف لمذهب أهل التصوف، مصحح محمد امین نواوی، مصر، المکتبه الازهریة للتراث.
39. ماتریدی، محمد بن محمد (1391 ق)، تفسیر الماتریدی المسمى تأویلات اهل السنة، بی جا، الجنة القرآن و السنة.
40. مجلسی، محمد باقر (1362)، بحار الانوار، بیروت، مؤسسة الوفاء.
41. محقق حلّی (1414 ق)، المسلك فی اصول الدین، تحقیق رضا استادی، مشهد، مؤسسه الطبع و النشر فی الآستانة الرضویة.

42. مصباح، محمدتقی (1367)، معارف قرآن (خداشناسی)، قم، مؤسسه در راه حق.
43. مفید، محمدبن محمد نعمان (1372)، اوائل المقالات فی المذاهب و المختارات، تحقیق مهدی محقق، تهران، دانشگاه تهران.
44. ملطاوی، حسن کامل (بی تا)، رسول الله فی القرآن الکریم، بیروت، دارالمعارف.
45. نسائی، احمد بن علی (1348ق.)، سنن النسائی، تهران، دارالفکر، ج1.
46. نیشابوری، مسلم بن حجاج، صحیح مسلم، بیروت، دارالفکر، بی تا.
47. همدانی، عبدالجباربن احمد (1408ق)، شرح الاصول الخمسة، بی جا، مکتبه وهبه.